

فصلنامه پژوهش‌های حفاظتی - امنیتی
دانشگاه جامع امام حسین (علیه‌السلام)

سال نهم، شماره ۳۴ (تابستان ۱۳۹۹) صص ۲۱۰-۱۷۷

راهبردهای نوین هنجارسازی در حقوق بین‌الملل، با تأکید بر تئوری عملیات تأثیرمحور

■ محمدرضا عزیزی ■

دانشجوی مقطع دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

■ محمدعلی صلح‌چی ■

دانشیار حقوق بین‌الملل و عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)

■ محمدرضا حسینی ■

دانشیار حقوق بین‌الملل و عضو هیئت‌علمی دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۳۰

چکیده

نقش هنجارهای حقوقی - بین‌المللی در تنظیم روابط و چگونگی تعامل میان تابعان حقوق بین‌الملل می‌تواند تا راهبردهای (سنتی و نوین) مولد هنجارهای مذکور، مورد مطالعه قرار گیرند تا ضمن درک دقیق روند تحولات در هنجارسازی حقوقی - بین‌المللی، کنشگری و رفتار تضمین‌کننده منافع ملی ملاحظه گردد. از سوی دیگر، روند تکوین هنجارهای حقوق بین‌الملل در نوعی مواجهه کنترل‌کننده با مداخلات مسلحانه شکل گرفته است، چنان‌که مبنای منشور سازمان ملل متحد نیز تضمین صلح و امنیت بین‌المللی است تا نظم برآمده از هنجارهای حقوقی در روابط میان کشورها دچار خدشه جدی و منجر به نقض صلح بین‌المللی نگردد. از این‌رو، سؤال اصلی تحقیق این است که در بین تئوری‌های مطرح در حوزه امنیت بین‌المللی کدام‌یک ظرفیت هنجارسازی در حقوق بین‌الملل را دارا هستند؟ برای پاسخ به این پرسش از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شد و نتیجه اجمالی این تحقیق این است که تئوری عملیات تأثیرمحور که مبنای دکتترین مشترک ایالات متحده آمریکا می‌باشد، یک راهبرد نوین هنجارسازی در حقوق بین‌الملل است.

کلید واژگان: حقوق بین‌الملل، راهبرد، عملیات تأثیرمحور، هنجارسازی.

هنجارهای حقوقی به‌عنوان عناصر شکل‌دهنده روابط میان تابعان حقوق بین‌الملل، به‌ویژه روابط میان دولت‌ها، از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردارند که شناخت چارچوب پیدایش آنها امری ضروری و غیرقابل‌انکار است. بر این اساس، فرایند شکل‌گیری قواعد حقوق بین‌الملل، به‌ویژه پس از تشکیل سازمان ملل متحد، اساساً مبتنی بر معاهده‌سازی بوده است و استدلال‌های متعددی، از عرف تا رویه قضایی بین‌المللی نیز مؤید این امر می‌باشد و از سویی دیگر یکی از اصول اساسی^۱ حقوق بین‌الملل بشمار می‌رود (Schwarzenberger, 2000: 43). باین‌وجود، در دو دهه اخیر تلاش شده است تا با تغییر راهبرد در قانون‌گذاری بین‌المللی از نقش رضایت دولت‌ها در قاعده‌سازی بین‌المللی کاسته شود (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۴۹). از نقطه‌نظر فلسفی، ابتدای این رویکرد بر عقیده‌ای استوار است که معتقد است «حاکمیت عقلانیت دولتی به‌عنوان مبنای اعتبار قاعده حقوقی را باید نوعی بحران در مدرنیته حقوقی تلقی کرد» (شهابی، ۱۳۹۷: ۲۳۸)، لذا در برابر «حقوق بین‌الملل رضایی»، گرایش حقوق بین‌الملل غیررضایی ظهور کرده است (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۴۹). در این راستا، دولت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا در مقام دفاع از حقوق بین‌الملل غیررضایی و در توجیه دیدگاه خود به حقوق نرم استناد می‌کند (همان)، در نتیجه ضرورت بحث آنجا روشن می‌شود که بدانیم هنجارها نه‌تنها به‌طور مستقیم بر رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تأثیر می‌گذارند بلکه به شکل‌گیری نظام شناختی و هویتی کشورها و تصمیم‌گیرندگان مؤثر بوده و از این طریق به رفتار آنها شکل می‌دهند (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۱). بر این اساس، تحلیل و مقایسه برآیند ناشی از اعمال نظریات و تئوری‌های موجد هنجار یا قواعد و اصول اساسی حقوق بین‌الملل، امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در این پژوهش به این امر پرداخته شده است. از سوی دیگر، روند تکوین هنجارهای حقوق بین‌الملل در نوعی مواجهه کنترل‌کننده با مخاصمات مسلحانه شکل گرفته است و این امر مبین این موضوع است که نسبتی قابل‌توجه بین هنجارسازی و تئوری‌های حاکم بر مسئله اعمال زور و قدرت نظامی و یا به‌بیان‌دیگر، مخاصمات مسلحانه بین‌المللی برقرار است. از این‌رو، مسئله اصلی این پژوهش تبیین ظرفیت تئوری «عملیات تأثیرمحور»^۲ بر هنجارسازی در حقوق

¹ Fundamental Principle

² Effects- Based Operation

بین‌الملل است. چنان‌که توجه به آثار اعمال این تئوری در برخی مصادیق نظیر ترور یک مقام رسمی جمهوری اسلامی ایران (در یک سفر کاملاً رسمی و دیپلماتیک که بنا به دعوت رسمی کشور میزبان (عراق) انجام شد)، می‌تواند حاکی از آغاز یک روند فراگیر در هنجارسازی باشد که آگاهی از این راهبردها در نوع کنشگری حقوقی-سیاسی دولت‌ها در روابط بین‌المللی آنها با دیگر دولت‌ها واجد وصفی تعیین‌کننده می‌باشد و دستیابی به این آگاهی، هدف موردنظر در این پژوهش است، چراکه به نظر می‌رسد به این مسئله پرداخته نشده و در این زمینه خلأ شناختی وجود دارد. همچنین مفروض این پژوهش آن است که تئوری عملیات تأثیرمحور ظرفیت قابل توجهی در هنجارسازی در حقوق بین‌الملل دارد.

پیشینه تحقیق

در بررسی‌های انجام‌شده از طریق مراجعه به آثار موجود اعم از کتاب‌ها و منابع الکترونیکی، منبعی که به موضوع هنجارسازی در حقوق بین‌الملل مبتنی بر تئوری عملیات تأثیرمحور پرداخته باشد یافت نشد، لیکن برخی منابع که با موضوع مرتبط است به دست آمد که در ذیل آمده‌اند: موسی‌زاده (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «راهبرد نوین قانون‌گذاری در حقوق بین‌الملل با تأکید بر تحول مفهوم رضایت دولت‌ها: بررسی موردی توافق بین‌المللی ۲۰۱۵ پاریس» به بررسی فرایند شکل‌گیری قواعد حقوق بین‌الملل، به‌ویژه بعد از تشکیل سازمان ملل متحد که مبتنی بر معاهده‌سازی بوده، پرداخته است و درعین حال به تلاش‌های انجام‌شده در دو دهه اخیر برای تغییر در راهبرد قانون‌گذاری بین‌المللی و کاستن از نقش رضایت دولت‌ها در قاعده‌سازی بین‌المللی سخن به میان آورده است و در این مقام به طرح دیدگاه‌های دولت‌های توسعه‌یافته و دولت‌های درحال توسعه پرداخته و اختلاف این دو دیدگاه را به این نحو بررسی نموده است که دولت‌های درحال توسعه در مقام دفاع از حقوق بین‌الملل رضایی به جایگاه این مفهوم در «معاهده ۱۹۶۹ وین»، نقش و اهمیت رضایت دولت‌ها در شناسایی دولت‌های تازه‌تأسیس و رضایت دولت‌ها در پذیرش روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلافات استناد می‌کنند، درحالی‌که دولت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا در مقام دفاع از حقوق بین‌الملل غیررضایی کسب رضایت دولت‌ها را مانعی بزرگ برای همکاری بین‌المللی می‌دانند و در توجیه دیدگاه خود به

عرف بین‌المللی، قواعد آمره^۱، کارکرد سازمان‌های بین‌المللی و دادگاه‌های بین‌المللی و بالاخره حقوق نرم استناد می‌کنند و درنهایت بیان می‌کنند که رویه و عملکرد دولت‌ها در مذاکرات بین‌المللی پیرامون مسائل مهم جهانی از جمله چالش‌های زیست‌محیطی نقشی اساسی در راهبرد قانون‌گذاری بین‌المللی و حصول توافق به شیوه‌های نوین با مشارکت گسترده بازیگران مختلف بین‌المللی داشته است و در این خصوص به «کنفرانس COP21 پاریس» در ماه دسامبر سال ۲۰۱۵ در خصوص تغییرات آب و هوایی استناد نموده‌اند.

یزدان‌فام (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «قواعد و هنجارهای بین‌المللی: پیدایش، تحول و تأثیرگذاری» به بررسی تأثیر هنجارهای بین‌المللی بر ظهور رفتارهای بین‌المللی دولت‌ها پرداخته و بیان داشته که به‌رغم سرشت اقتدارگرای نظام بین‌المللی، جامعه جهانی دارای قواعد و هنجارهایی است که انتظارات از رفتار مناسب با نظام اجتماعی را نشان می‌دهند. هنجارها نه تنها به‌طور مستقیم بر رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تأثیر می‌گذارند بلکه به شکل‌گیری نظام شناختی و هویتی کشورها و تصمیم‌گیرندگان کمک کرده و از این طریق به رفتار آنها شکل می‌دهند. هنجارها و قواعد بین‌المللی، مفاهیمی اجتماعی و بین‌ذهنی هستند که در تعامل بین بازیگران بین‌المللی به وجود می‌آیند و در صورت از دست رفتن زمینه‌های اجتماعی‌شان، به‌مرور از بین می‌روند. او در ادامه به تشریح چستی قواعد و هنجارهای بین‌المللی، چگونگی شکل‌گیری و تحول آنها و دلایل پیروی یا نقض هنجارها و قواعد بین‌المللی از سوی دولت‌ها پرداخته است.

جان کلابرس (۲۰۱۳) در کتابی با عنوان «کثرت‌گرایی هنجاری و حقوق بین‌الملل»، قائل به وجود تنوع گسترده در ابعاد و زمینه‌هایی است که جامعه جهانی اعم از افراد و مجموعه‌ها با کثرت‌گرایی هنجاری مواجه هستند و بر این باور است که روش‌های مختلفی وجود دارد که در آن، این بازیگران رفتار خود را تغییر می‌دهند تا بر تعارضات ناشی از کثرت‌گرایی هنجاری غلبه کنند. از سوی دیگر، او ضمن تحلیل نظری و مفهومی کثرت‌گرایی هنجاری، معتقد است که برای تعامل نظم حقوق داخلی و نظم حقوق بین‌المللی و برای سازمان‌دهی ارتباطات آنها در جامعه جهانی به تحقیقات بین‌رشته‌ای شامل علوم غیرحقوقی اعم از فلسفه سیاست، خودتنظیمی تجارت جهانی، قوانین مربوط به رفتار نظامی، فرهنگ بوروکراتیک، هنجارهای عرفی و هنجارهای مذهبی نیاز است.

^۱ Jus Cogens

مفهوم شناسی تحقیق

حقوق بین‌الملل رضایی

حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک نظام به‌هم‌پیوسته از مفاهیم، اصول و قواعد است که اداره‌کننده روابط دولت‌ها و به‌صورت فزاینده‌ای روابط بین سازمان‌های بین‌المللی، افراد و سایر بازیگران در سیاست جهانی می‌باشد (Scott, 2004: 293). این نظام در وهله اول در فضای تراضی بین دولت‌ها شکل گرفته است، لذا «اصل رضایت آزاد»^۱ به این معناست که دولت نمی‌تواند متعهد به یک معاهده باشد تا مادامی که رضایت ندارد. (Kaczorowska, 2010: 90) همچنین مطالعه تاریخ از منظر روند تکوین حقوق بین‌الملل، به‌صراحت گویای این امر است که اساساً راهبرد محوری‌ای که موجب شکل‌گیری و توسعه حقوق بین‌الملل شده، چارچوب «رضایت دولت‌ها»^۲ بوده است؛ به این معنا که دولت نه‌تنها در تضمین بلکه در ایجاد اصول، قواعد و هنجارهای حقوقی نیز نقشی ماهوی داشته است (شهابی، ۱۳۹۷: ۲۴۶). چنان‌که از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، دورنمایی از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود، اولین طلعه را می‌توان در سنگ‌نوشته‌ای به زبان سومری یافت که مربوط به ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است و در دهه اول قرن بیستم میلادی کشف شده است (ضیایی‌بیگدلی، ۱۳۹۹: ۳۰) و آن متن قراردادی است بین سلطان شهر لاگاش به نام «انتمننا»^۳ و سلطان شهر مجاور به نام «اوماه»^۴ که در آن طرفین حدود قلمروی خود را تعیین کرده‌اند و سلطان کوش به نام «میسیتین»^۵ را نیز به‌عنوان داور معین نموده‌اند (ذوالعین، ۱۳۹۵: ۱۶۰). در این سند، مبنای رضایت دولت‌ها به‌عنوان چارچوب ایجاد قاعده حقوقی (در حوزه حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی) کاملاً روشن می‌باشد. این راهبرد همچنان در ایجاد و توسعه هنجارها و قواعد حقوقی بین‌المللی استمرار داشته است، آن‌چنان‌که مبین این واقعیت می‌باشد که ادوار مختلف تکون و تحول حقوق بین‌الملل کاملاً با مفهوم رضایت دولت‌ها مندمج است و رابطه‌ای ناگسستنی دارد، به‌نحوی که تحول حقوق بین‌الملل بعد از دوران باستان، قرون وسطی، عصر رنسانس و معاهدات وستفالی، در جامعه ملل و سازمان

¹ Principle of Free Consent

² State's Contens

³ Eantemena

⁴ Ummah

⁵ Misitin

ملل متحد تاکنون بر مبنای همین راهبرد استوار بوده است که این رویه خود دلیلی است متقن از نظر نویسندگان و حقوقدانانی که راهبرد «حقوق بین‌الملل رضایی»^۱ را به‌عنوان بنیان و اساس حقوق بین‌الملل در نظر دارند و قویاً معتقدند که هیچ معاهده‌ای، اعم از قدیم یا جدید، قطع نظر از خصوصیت و موضوع آن، نمی‌تواند لازم‌الاتباع باشد، مگر آنکه طرفین به آن رضایت داده باشند (موسی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۵۱)، هرچند که ادله محکم دیگری نیز برای این مدعا مطرح شده است.

حقوق بین‌الملل غیررضایی^۲

حقوق بین‌الملل غیررضایی اصطلاحی است که در دوره معاصر، بین برخی از نویسندگان و حقوق‌دانان بین‌المللی غربی، به‌خصوص حقوق‌دانان آمریکایی رایج شده است (موسی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۵۸). آنها بر این باورند که از یک‌سو حقوق بین‌الملل هنجاری در طول سال‌ها افزایش یافته و متنوع شده است (Besson & Tasiuolas, 2010:174) و از سوی دیگر تحولات جامعه بین‌المللی و نیاز به پیشبرد اهداف مشترک بشریت و ضروریات کارکردی نظام حقوق بین‌الملل، ایجاب می‌کند که موانع همکاری دولت‌ها برطرف گردد و اساس حقوق بین‌الملل بر پایه‌هایی استوار گردد که سیر تکامل تغییرات جهانی را مورد توجه قرار دهد (موسی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۵۸). همچنین، به نظر می‌رسد تأکید بر نقش شکلی دولت در ایجاد قواعد، اصول و هنجارهای حقوقی و احتراز از نقش ماهوی و ایجاد آن و دارا بودن نقش تبیینی اصول و قواعد حقوقی برای دولت در انگاره‌های فلسفی حقوق مدرن نیز در ایجاد این انگاره مؤثر بوده است (شهابی، ۱۳۹۷: ۲۴۶). از این‌رو، در این راستا، نظام حقوقی بین‌المللی معاصر باید مبتنی بر هنجارسازی غیررضایی باشد. این رویکرد موجب می‌گردد تا مشکل اصلی حصول توافق بین‌المللی (کسب رضایت دولت‌ها) برطرف گردد. بر اساس این دیدگاه، نظام رأی‌گیری سنتی و مذاکرات چندجانبه به‌دلیل تعارضات گسترده منافع دولت‌ها امکان همکاری بین‌المللی را تضعیف و حتی در مواردی غیرممکن می‌سازد. مطابق رویکرد غیررضایی حقوق بین‌الملل، گزینه‌های مطلوب برای پیشبرد یک جامعه بین‌الملل قدرتمند را می‌توان در دو شیوه «حقوق بین‌الملل الزام‌آور»^۳ و «حقوق نرم»^۴ جستجو کرد (موسی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۵۸). مدافعان

¹ Consent International law

² Non-Consensual International Law

³ Binding International Law

⁴ Soft Law

حقوق بین الملل غیررضایی، حقوق بین الملل عرفی را نمونه بارز شکل گیری غیررضایی قواعد حقوق بین الملل می دانند، بدین معنا که «دولت‌ها» بدون اعلان رضایت رسمی خود، قواعد مذکور را به عنوان یک تکلیف بین المللی پذیرفته و به مورد اجرا می گذارند، شرایط معمول برای شکل گیری قواعد بین المللی، در واقع «رویه عمومی دولت‌ها» و اعتقاد به الزامی بودن قواعد حقوقی و یا «باور راسخ» است. هیچ یک از شرایط مذکور نیازمند رضایت دولت‌ها نیست (همان).

تأملی بر دیدگاه حقوق بین الملل غیررضایی

در وهله اول: با این وصف بیشتر به نظر می رسد که طرفداران حقوق بین الملل غیررضایی قبل از اینکه موانع همکاری دولت‌ها را برطرف نمایند، با حذف برخی منابع حقوق بین الملل مبتنی بر رضایت (مانند معاهدات بین المللی، به ویژه معاهدات قانون ساز که مبتنی بر رضایت دولت‌ها منعقد می شود) و منحصر نمودن منابع حقوق بین الملل به منبع یا منابع محدودتر، مانع بزرگ تری را بر سر همکاری‌های بین المللی ایجاد می کنند و چه بسا این امر منجر به یک جانبه گرایی نیز گردد و به نظر می رسد با محدود کردن منابع حقوق بین الملل، مشکلات بر سر راه همکاری‌های بین المللی برای حل معضلات و مسائل بین المللی بیشتر خواهد شد. از سوی دیگر، جای این سؤال مطرح است که «اعتقاد به الزامی بودن قواعد حقوقی» یا «باور راسخ» را چگونه می شود از رویه عمومی دولت‌ها احصا نمود؟ با توجه به اینکه اعتقاد امری ذهنی و درونی است و ممکن است این رویه ناشی از اعتقاد نبوده و صرفاً رعایت نزاکت بین المللی باشد و یا حتی به معنای عدم مخالفت با یک عرف باشد و نه اعتقاد به آن و رویه عمومی مثبت اعتقاد به الزامی بودن یا باور راسخ نیست و ممکن است تنها به دلیل عدم تزامم با منافع دولت‌ها مراعی گردد.

در وهله دوم: در هر حال، فارغ از استدلال‌های مطرح شده برای حذف مقوله «رضایت دولت‌ها» از سوی طرفداران مفهوم حقوق بین الملل غیررضایی، به نظر می رسد این نظریه مبتنی بر فرضی شکل گرفته است که طی آن موجودیتی به نام «منافع دولت‌ها»^۱ وجود ندارد و یا به بیان دیگر این فرض مبتنی بر نادیده انگاشتن منافع دولت‌ها است، چراکه فرض ایجاد حقوق بدون لحاظ نمودن تضمین منافع تابعان آن، امری غیرقابل تعقل می نماید، ضمن اینکه امر مهمی مانند مشارکت کشورها در بهبود حیات بین المللی، آن چنان که مورد توجه برخی اسناد همکاری‌های بین المللی است، مانند

¹ Interests of Governments

اهداف توسعه هزاره و اهداف توسعه پایدار موسوم به «متحول کردن دنیای ما: دستور کار سال ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار»^۱ (توتونچیان، ۱۳۹۵: ۳۷) نیازمند رضایت دولت‌ها است و اسناد فوق موجودیت خود را وام‌دار رضایت دولت‌ها هستند.

عملیات تأثیرمحور

تدبیر عملیات «تأثیر محور»^۲، شکل جدیدی از به‌کارگیری نیرو است که در ابتدای سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی مطرح گردید (سوری، ۱۳۸۵: ۵). «ژنرال دپتولا»^۳ از نیروی هوایی ارتش ایالات متحده آمریکا^۴، خاستگاه پیدایش تئوری عملیات تأثیرمحور را جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میلادی می‌داند (Jobbagy: 2012, 129).^۵ از نظر وی، عملیات تأثیرمحور یک روش مبتنی بر اجتماع سرمایه‌ها (دارائی‌های قدرت، توانمندی‌ها) است که از رابطه علی بین اقدام و نتیجه استفاده می‌کند (Ibid). به‌عنوان نمونه، استفاده از شوک و بهت علیه عراق، حمله‌ای بسیار محدود بود برای کسب فرصت که با حملات هوایی وسیع در ساعات اولیه ۲۰ مارس ۲۰۰۳ میلادی آغاز شد. آن حمله نوعی خاص از نبرد هوایی زیرکانه تلقی می‌گردید که زیربنای آن یک دهه پیشرفت فناوری و نوعی تفکر دکترینی جدید بود (سوری، ۱۳۸۵: ۱۳). «جنگ عراق از نظر برخی از ناظرین نوعی آزمون نهایی برای استراتژی نظامی آمریکا بود که به آن عملیات تأثیرمحور اطلاق می‌شود، نیروی هوایی آمریکا حامی اصلی این شیوه جنگ است» (همان: ۱۴).

مرکز ثقل^۶

«مفهوم «مرکز ثقل» بر اساس دکترین مشترک، مبنایی برای تدوین استراتژی‌های ملی، نظامی و صحنه است» (سوری، ۱۳۸۵: ۳۳). «مرکز ثقل ممکن است یک شهر، اشتراک منافع متحدان، شخصیت رهبر یا حتی افکار عمومی باشد» (سوری، ۱۳۸۵: ۳۴). چنانچه در تبیین مفهوم مرکز ثقل دقت شود، کاملاً روشن است که این مفهوم کاملاً در تضاد با اصول حاکم بر مقررات

¹ Transforming Our World: The 2030 Agenda for Sustainable Development

² Effects- Based Operations

³ Deptula

⁴ USAF

⁵ Zoltan Jobbagy

⁶ Focal Point

بشردوستانه بین‌المللی موجود است که سعی در «محدود» نمودن مخاصمات در حوزه‌های خاص نظامی می‌نماید و اساساً اهداف غیرنظامی را از دستبرد مخاطرات حاکم بر مخاصمات مسلحانه «حفاظت»^۱ می‌نماید.

هدف‌یابی تأثیرمحور

«نیاز نظامی به اثربخشی عملیاتی، همان‌طور که در روند هدف‌گذاری و اولویت‌ها نشان داده شده است، برای نشان دادن تأثیرات محدودکننده ذاتی (حرفه‌ای‌سازی نظامی) استفاده خواهد شد» (Beer, 2016: 805). از سوی دیگر، «هدف‌یابی تأثیرمحور منجر به صرفه جویی در استفاده از نیرو می‌شود و برای مهار یا تهدید دشمن که اوج آن بازدارندگی است، کفایت می‌کند» (سوری، ۱۳۸۵: ۲۱۳)، ضمن اینکه، «محدود کردن نیروی رزمی یک ارتش به نفع همان ارتش است و باعث افزایش کارایی عملیاتی آن می‌شود» (Beer, 2016: 805)، لذا منظور از هدف‌یابی تأثیرمحور، محدود و هدفمند نمودن به‌کارگیری نیروی رزمی است. پس هدف‌یابی تأثیرمحور نیز به‌منظور کاهش مخاطرات برای اهداف و جمعیت غیرنظامی انجام نمی‌شود و مقصود از این امر، احترام به مقررات حقوق بشردوستانه نیست و آن‌گونه که مطالعه تئوری عملیات تأثیرمحور نشان می‌دهد، اساساً مقررات ناظر بر مخاصمات مسلحانه بین‌المللی، با رویکرد موجود هیچ جایگاهی در نظام محاسباتی این تئوری ندارد.

طرح‌ریزی تأثیرمحور

فرایند طرح‌ریزی تأثیرمحور باید چرخه‌ای مستمر باشد. مراحل زیر در رویکرد تأثیرمحور، قابل مشاهده است:

۱. به دست آوردن آگاهی تقریباً کامل در مورد دشمن. عملیات تأثیرمحور نیازمند درک کامل و واضح محیط سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و غیررسمی است که رفتار دشمن را در هر لحظه ممکن شکل می‌دهد.
۲. تعیین تأثیرات مطلوب بر اساس درک کامل دشمن و محیط او است. در این مرحله مشخص می‌شود که چگونه باید محیط دشمن را از طریق تأثیرات به‌منظور نیل به مقاصد مطلوب شکل داد. این شیوه نیازمند شناسایی ارتباطات علی و معلولی بین اعمال و نتایج مطلوب است.

¹ Protection

۳. مرحله بعدی، کاربرد است؛ یعنی تعیین بهترین ترکیب بندی عناصر قدرت موجود که بیشترین مناسبت را برای دستیابی به هر تأثیر لازم برای تحقق نتیجه مطلوب داشته باشد.

۴. مرحله برآورد به صورت موازی با مرحله به کارگیری شروع می شود تا پیش بینی محتمل ترین تأثیراتی که اعمال طرح ریزی شده خواهند داشت، میسر شود (سوری، ۱۳۸۵: ۲۱۳).

همچنان که در مراحل طرح ریزی عملیات تأثیر محور روشن است، همه حوزه های نظامی و غیرنظامی هدف طرح ریزی قرار می گیرند و تفکیک میان هدف های نظامی و غیرنظامی به عنوان یکی از اصول حقوق بشردوستانه که در درگیری های مسلحانه نقش بسیار اساسی دارد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۶: ۷۹)، فاقد موضوعیت می باشد، چنان که اصل تفکیک تصریح دارد که بین سربازان و افراد غیرسرباز باید تفکیک صورت گیرد (کمپته ملی حقوق بشردوستانه، ۱۳۸۷: ۳۵). با این رویکرد، حقوق بشر که به ویژه دارای حمایت هنجاری قوی است و در واقع قوی ترین هنجارهای حمایتی در درون چارچوب های سیاسی و جریان اخلاقی ماست (Liao & Renzo, 2015: 576)، تضعیف و شکننده می شود؛ یعنی باید گفت مطابق با فحوی تئوری، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه محدود به تئوری مذکور می شود، نه اینکه تئوری در صدد انطباق خود با مقررات مذکور باشد. لذا با این منطق اصالت همه دستاوردهای حقوق بشری و حقوق بشردوستانه بین المللی محل تردید و تهدید قرار می گیرد و این امر گویای یک چالش حقوقی بسیار مهم در دوران فعلی برای حقوق بین الملل است.

اهداف عملیات تأثیر محور

«اهداف کلیدی یا عناصر ارزش ملی، نماینده منابع قدرت دشمن هستند. این عناصر در رهبری، ارتباطات، صنعت، جمعیت، نیروی نظامی، ائتلاف و سیستم های حمل و نقل جای گرفته اند» (سوری، ۱۳۸۵: ۶۸). این تعریف از اهداف عملیات تأثیر محور نیز مؤید این واقعیت است که در تفکر ارائه کنندگان تئوری مذکور، تحصیل نتیجه مورد انتظار از اقدامات بر هر امر دیگری اولویت دارد و آنجا که امر دایر بین رعایت قواعد حقوقی یا رعایت قواعد، منجر به تحقق اهداف عملیات تأثیر محور باشد، اولویت با رعایت قواعد منجر به تحقق اهداف تأثیر محور است و اساساً چنانچه قواعد حقوقی در تراحم با تحقق اهداف قرار گیرند، باید کنار گذاشته شوند.

ظهور تئوری عملیات تأثیر محور در دکترین دفاعی آمریکا

جزوه شماره یک ارتش آمریکا^۱ که به امضای «ژنرال مارتین دمپسی»^۲، وزیر دفاع وقت ایالات متحده آمریکا به نیروهای مسلح این کشور ابلاغ شده است (Joint Publication 1, 2017: 1)، تصریح دارد که این دکترین برای نیروهای مسلح آمریکا است و آن را زیربنای کلی دکترین و ارائه‌کننده اصول اساسی و راهنمای مکمل به کارگیری نیروهای مسلح آمریکا معرفی می‌نماید. این دکترین، نمایانگر سیر تکامل و راهنمای نبرد و تئوری نظامی است که هسته اصلی دکترین مشترک جنگ (ایالات متحده) را تشکیل می‌دهد و چارچوبی را برای توانایی نیروهای آمریکایی در جنگ به‌عنوان یک تیم مشترک ایجاد می‌کند (ibid)^۳. در پاراگراف دوم، اشاره به موضعی می‌کند که مبین ابتناء دکترین بر تئوری عملیات تأثیرمحور می‌باشد، آنجا که تصریح می‌دارد:

این خیلی حیاتی است که ما نباید صرفاً به توسعه دادن به توانایی‌های نظامی خودبسنده کنیم، بلکه باید ظرفیت نهادهای دولتی و سایر آژانس‌ها (نهادهای غیردولتی) را نیز تقویت کرد، این جزوه پیوند می‌دهد دکترین مشترک را با راهبرد امنیت ملی و راهبرد نظامی ملی و توصیف می‌کند نقش ارتش را در توسعه راهبرد و سیاست ملی؛ بنابراین (این جزوه) فراهم می‌کند پیوند بین دکترین مشترک و مشارکت دیگر نهادهای دولتی، غیردولتی و تلاش‌های چندملیتی^۴ را (Ibid).

این بیان کاملاً در انطباق با تعریف ارائه‌شده از عملیات تأثیرمحور است، یعنی؛ «فرایند کسب یک نتیجه یا تأثیر استراتژیک مطلوب بر دشمن از طریق کاربرد هم‌افزا و جمعی، انواع قابلیت‌های

¹ Joint Publication 1, Doctrine for the Armed Forces of the United States, 25 March 2013 Incorporating Change 12 July 2017, p1. www.jcs.mil

² Martin E. Dempsey

³ Joint Publication 1, Doctrine for the Armed Forces of the United States, is the capstone publication for all joint doctrine, presenting fundamental principles and overarching guidance for the employment of the Armed Forces of the United States. This represents the evolution in our warfighting guidance and military theory that forms the core of joint warfighting doctrine and establishes the framework for our forces' ability to fight as a joint team

⁴ It is vital that we not only develop our military capabilities, but also strengthen the capacity of other government departments and agencies. This publication ties joint doctrine to the national security strategy and national military strategy and describes the military's role in the development of national policy and strategy. It thus provides the linkage between joint doctrine and the contribution of other government departments and agencies and multinational endeavors

نظامی و غیرنظامی در تمام سطوح نبرد». در واقع، آنچه در این چارچوب از نظر سیاست‌گذاران آمریکایی اهمیت دارد، تأثیر راهبردها است، لذا چنانچه تفکیک بین هر یک از عناصر موجود تأثیرمحوری اعم از نظامی و غیرنظامی منجر به تضعیف تأثیر اقدامات در حوزه‌های مختلف اعم از سیاسی، اقتصادی و... گردد، باید از آن پرهیز نمود و دکنترین مشترک را جایگزین آن کرد که این الگوی کلی به‌طور حتم فضای کاملاً متفاوتی را در محیط بین‌المللی ایجاد خواهد نمود و مسلماً مقتضی الگوی متناظر در محیط روابط بین‌المللی خواهد بود؛ یعنی همه ساختارها و به‌صورت مشخص و اولی، ساختار و بلکه راهبرد هنجارسازی و تقنین را در حقوق بین‌الملل متأثر خواهد نمود. تحقق عینی این راهبرد در اهداف، نظامات، روش‌ها و ابزارها در حوزه‌های سیاسی، حقوقی، اقتصادی و... ظاهر می‌گردد، همچنان که مبنای «رضایت محوری» نیز همین وضعیت را اقتضا می‌کند. از این‌رو، تغییرات در این بخش‌ها را به‌صورت ملموس و در ارتباط با یکدیگر می‌توان تحلیل کرد تا در درک دقیق‌تر راهبردهای هنجارسازی در حقوق بین‌الملل (اعم از رضایی و غیررضایی و...)، کمک شایانی نماید. بنابراین، بررسی تأثیر اهداف حاکم بر مخاصمات مسلحانه بر هنجارسازی در حقوق بین‌الملل می‌تواند زمینه مناسبی برای این امر باشد.

چارچوب نظری

عملیات تأثیرمحور در اینجا به‌عنوان عملیاتی تعریف شده و برنامه‌ریزی شده در یک چارچوب نظام‌مند است که طیف کاملی از تأثیرات مستقیم، غیرمستقیم و ناگهانی را در نظر می‌گیرد. تأثیراتی که با درجات مختلف احتمال ممکن است با استفاده از نیروی نظامی، ابزارهای دیپلماتیک، روان‌شناختی و اقتصادی حاصل شود (Davis, 2001: 111). به این دلیل که اثربخشی و کارایی در عملیات، یک نیاز نظامی حرفه‌ای شناخته شده است (Beer, 2016: 805)، همچنین بر اساس جزوه شماره ۹ از انتشارات ستاد مشترک ارتش آمریکا، عملیات تأثیرمحور عبارت است از: «فرایند کسب یک نتیجه یا تأثیر استراتژیک مطلوب بر دشمن از طریق کاربرد هم‌افزا و جمعی، انواع قابلیت‌های نظامی و غیرنظامی در تمام سطوح نبرد» (سوری، ۱۳۸۵: ۳۷۴).

حقوق بین‌الملل رضایی و مخاصمات مسلحانه تخریب‌محور

«مطابق هدف تخریب‌محوری حاکم بر مخاصمات مسلحانه، هدف از جنگیدن، نابود

کردن دشمن و تصرف مرکز حکومت او بود، محور این استراتژی، برخورد یک نیروی انبوه با نیروی انبوه دیگر بود» (سوری، ۱۳۸۵: ۱۵)، لذا مبتنی بر این هدف، آنچه در تحول و انتقال نسل‌های مخاصمه موضوعیت داشت، مسئله تسلیحات بود، چنان‌که یکی از وجوه تمایز نسل اول جنگ با نسل دوم در این بود که ارتش فرانسه طی جنگ جهانی اول و پس‌از آن، چاره‌کار را در قدرت آتش انبوه دید که عمدتاً متکی بر آتش غیرمستقیم توپخانه بود. فرسایش امکانات و نیروهای دشمن هدف اصلی بشمار می‌آمد. شعار دکترینی فرانسوی‌ها به‌عنوان طلعه‌دار نسل دوم جنگ عبارت بود از: «توپخانه نیروهای دشمن را درهم می‌کوبد و واحدهای پیاده سرزمین وی را به تصرف درمی‌آورد» (محمدی‌نجم، ۱۳۸۹: ۲۱). همچنین، سایر تسلیحات دارای قدرت تخریب‌کنندگی بالا نظیر، هواپیماهای بمب‌افکن، تانک‌ها و حتی تسلیحات کشتار جمعی و... همگی در چارچوب اهداف تخریب‌محور قابل بررسی هستند. از این‌رو، نظام حقوقی حاکم بر مخاصمات مسلحانه، در این دوره نیز درصدد است تا آثار و پیامدهای مترتب بر این روابط را سامان دهد، در نتیجه شاهد تکوین یک روند هنجارساز (حقوقی بین‌المللی) «رضایت‌منا» هستیم که قواعد و هنجارهای حقوقی بین‌المللی متناظر با تخریب‌محوری را شکل داده است، بطوریکه بررسی سیر تحول تاریخی حقوق بین‌الملل از دوران باستان تا قرون وسطی و از قرون وسطی تا دوران حاضر بیانگر آن است؛ یعنی از سنگ‌نوشته به‌جامانده از دوره سومری‌ها که تراضی طرفین (دو دولت) بر ترک مخاصمه و تجاوز است و نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو که گفت «جنگ یک رابطه است، اما نه رابطه‌ای بین انسان و انسان، بلکه رابطه‌ای بین دولت و دولت» (زمانی، ۱۳۸۷: ۳۹) که مبین ضرورت مسئله رضایت در هرگونه هنجارسازی حقوقی است و در غیر این صورت هرگونه ترک مخاصمه امکان‌پذیر نخواهد بود. همچنین در معاهده صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ میلادی که بین دوره این معاهده تا کنگره وین در سال ۱۸۱۵ میلادی، این نظم بین‌المللی اروپایی مبتنی بر رضایت، به سایر قاره‌های آسیا و آمریکا نیز گسترش یافت (Svarverud, 2007: 35). کنوانسیون ژنو در سال ۱۸۶۴ میلادی که درخصوص بهبود وضعیت مجروحان نظامی در صحنه نبرد (همان: ۴۲) بود و کنفرانس‌های صلح لاهه^۱ (میلادی ۱۸۹۹-۱۹۰۷) که هدف آنها حفظ صلح بود تا تولید و به‌کار بردن تسلیحات جنگی و تعرضی از این طریق به‌طور آزمایشی محدود شود تا در نتیجه آن، صلح جهانی و همگانی

¹ Hague law

برقرار شود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۹: ۴۳)، همچنین تشکیل جامعه ملل که مقارن با پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ میلادی، به منظور ایجاد مقرراتی بود که به کارگیری زور را به وسیله دولت‌ها تنظیم نماید (abass, 2014, 333)، به عنوان اولین سازمان بین‌المللی که مأموریتی عام در حفظ صلح و تمدن جهان را به عهده گرفت (زمانی، ۱۳۸۷: ۳۹)، انعقاد معاهدات لوکارنو در سال ۱۹۲۵ میلادی و میثاق بریان-کلوگ و بالاخره تأسیس سازمان ملل متحد جملگی در چارچوب راهبرد «رضایت دولت‌ها» امکان تحقق داشتند، به این دلیل که به نظر می‌رسد، راهبرد حقوقی که می‌تواند منجر به ایجاد هنجارهای تعدیل‌کننده و کنترل‌کننده دولت‌ها در برابر دیگران باشد، «رضایت و تراضی دولت‌هاست»، چراکه قدرت فائقه مرکزی در محیط بین‌المللی وجود نداشته است و پراکندگی قدرت بین دولت‌های مختلف، ناگزیر تزامم در منافع را ایجاد می‌کند و طبیعتاً برای حل هر مسئله‌ای راهی جز توافق به نظر نمی‌رسد. از این رو، هنجارهایی مانند، اصل وفای به عهد، اصل برابری و تساوی حاکمیت‌ها، اصل حاکمیت دولت‌ها بر امور داخلی خود، اصل حق تعیین سرنوشت، اصل منع مداخله کشورها در امور داخلی دیگران، اصل منع تهدید به زور و منع تهدید توسل به زور، اصل دفاع مشروع و... در چارچوب این راهبرد (رضایت محوری) به دست می‌آیند.

حقوق بین‌الملل و مخاصمات تأثیرمحور

پس از جنگ جهانی دوم و بعد از شکل‌گیری و ایجاد سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ میلادی، سازمان‌های بین‌المللی متعددی به‌طور تدریجی در محیط بین‌المللی تشکیل شدند که هر یک، رسالت و مأموریت خاصی را دنبال می‌نمایند، در این بین مسئله محوری که اساس ایجاد سازمان ملل متحد را شکل می‌دهد؛ یعنی مسئله حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نیز مسئله‌ای خطیر بود که برخی از کشورها را واداشت تا به فکر ایجاد سازوکار امنیت به‌نحو مطمئن‌تری باشند. از این رو، با شکل‌گیری اندیشه اتحاد دفاعی و سیستم امنیت جمعی، ابتدا معاهده بروکسل در تاریخ ۱۷ مارس سال ۱۹۴۸ میلادی بین کشورهای فرانسه، انگلستان، بلژیک، هلند و لوگزامبورگ بر پایه امنیت جمعی شکل گرفت. اعضای معاهده بروکسل مذاکراتی را با ایالات متحده آمریکا و کانادا آغاز کردند که نهایتاً منجر به انعقاد «معاهده آتلانتیک شمالی»^۱ شد که در تاریخ چهارم آوریل سال ۱۹۴۹ میلادی به امضای پنج عضو بروکسل، ایالات متحده، کانادا، ایتالیا، نروژ، دانمارک، ایسلند و پرتغال رسید

^۱ North Atlantic Treaty Organization (NATO)

(موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۲). این پیمان در ۱۴ ماده تنظیم شده است. ناتو با الهام از ماده ۵۱ منشور^۱، خود را مکلف می‌داند که در راستای اصول منشور؛ برقراری صلح و امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای اقدام کند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۲). بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن پیمان ورشو به‌عنوان اصلی‌ترین عامل وجود ناتو، درحالی‌که بسیاری انتظار انحلال این سازمان را داشتند، این سازمان توانست با ارائه تعاریف جدید از نقش و عملکرد خود، به حیثیتش ادامه داد و حتی به گسترش مرزها و حوزه عملکرد خود پرداخت. ناتو یکی از سازمان‌های امنیتی بین‌المللی تکامل‌یافته بعد از جنگ سرد می‌باشد که به‌عنوان یک سازمان دارای شناخت پویا از نظام امنیت جمعی و روابط بین‌المللی است (Tutuianu, 2013: 62). سازمان ناتو در شرایط نوین بین‌المللی با ارائه تعریف جدید از تهدیدات امنیتی، طیف وسیعی از موضوعات جهانی نظیر تروریسم، رادیکالیسم، مواد مخدر، نسل‌زدایی، نقض گسترده حقوق بشر، تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، اختلافات قومی و نژادی، جرائم سازمان‌یافته بین‌المللی، مهاجرت غیرقانونی و... را به‌عنوان منابع جدید تهدیدات امنیتی اعضای خود مورد شناسایی قرار داده و زمینه را برای ادامه فعالیت خود، نه تنها در دو سوی آتلانتیک بلکه در سایر مناطق جهان نیز فراهم ساخت. دلیل دیگر گسترش ناتو را می‌توان در کاستی‌هایی دانست که از نظر ضمانت اجرایی در منشور سازمان ملل متحد وجود دارد. به‌عبارت‌دیگر، اقدام بر اساس فصل هفتم منشور، همواره با بسیج نیروها همراه بوده است، در نتیجه سازمان ملل (همانند موارد بوسنی و افغانستان) چاره‌ای جز پذیرش نقش ناتو به‌عنوان بازوی نظامی این سازمان ندارد (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۵). از سوی دیگر، سیاست‌های توسعه‌ای ناتو به‌منظور جذب حداکثری کشورها در فرایند امنیت دسته‌جمعی خود به رهبری ایالات متحده، سازوکارهای ویژه‌ای را نیز موجب شده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. طرح مشارکت برای صلح^۲ (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۵).

¹ Article 51: Nothing in the present Charter shall impair the inherent right of individual or collective self-defence if an armed attack occurs against a Member of the United Nations, until the Security Council has taken measures necessary to maintain international peace and security. Measures taken by Members in the exercise of this right of self-defence shall be immediately reported to the Security Council and shall not in any way affect the authority and responsibility of the Security Council under the present Charter to take at any time such action as it deems necessary in order to maintain or restore international peace and security.

² Partnership for Peace

۲. شورای مشارکت اروپا- آتلانتیک^۱؛

۳. گفتگوهای مدیترانه^۲؛

۴. شورای روسیه- ناتو^۳؛

۵. گفتگوی فشرده^۴؛

۶. طرح‌های اقدامات مشارکت انفرادی^۵ (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱۶).

همان‌گونه که از طرح‌های مورد اشاره پیداست، ناتو تلاش نموده است تا با ایجاد ارتباط به هر صورت ممکن بین کشورهای عضو ناتو و سایر کشورهای غیرعضو، تبدیل به یک ساختار امنیتی جهانی شود که با همراه نمودن کشورهای دارای توانمندی‌های بالای نظامی مانند روسیه تا حدود زیادی در انجام این کار موفق بوده است، هم‌چنان که بعد از ارائه مفهوم جدید راهبردی ناتو، در اجلاس واشنگتن در سال ۱۹۹۹ میلادی، دو محور ذیل را در ذیل دکترین نظامی جدید خود مطرح می‌کند:

۱. همکاری برای مبارزه با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی؛

۲. عملیات چندملیتی ناتو در خارج از قلمرو خود.

حضور ناتو در افغانستان در چارچوب فرماندهی نیروهای ایساف، تشکیل نیروی واکنش سریع ناتو در سال ۲۰۰۰ میلادی، آموزش نیروهای امنیتی، پلیس و ارتش عراق توسط ناتو تحت قطعنامه شماره ۱۵۴۶^۶ شورای امنیت و... از جمله فعالیت‌های ناتو در سال‌های پس از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی می‌باشند که همگی از تغییر نقش و جایگاه ناتو از یک اتحادیه صرفاً نظامی به یک سازمان امنیتی بین‌المللی با رویکرد جهانی حکایت دارند (همان: ۳۱۷). از سوی دیگر، مقارن با این سیر تکوینی ناتو، از سال ۲۰۰۱ میلادی به بعد، فرماندهی نیروهای مشترک ایالات متحده^۷ و «ژنرال جیمز ماتیز»^۸ بسیاری از متحدان و شرکای ناتو را مجبور به تجدیدنظر در مفاهیم

¹ Euro- Atlantic Partnership Council

² Meditreeanean Dialogue

³ Nato-Russa Council

⁴ Intensified Dialogue

⁵ Individual Partnership Action Plans

⁶ Adopted by the Security Council at its 4987th meeting, on 8 June 2004; [https://www.undocs.org/en/S/RES/1546%20\(2004\)](https://www.undocs.org/en/S/RES/1546%20(2004))

⁷ United States Joint Forces Command (USJFCOM)

⁸ James Norman Mattis

استراتژیک و اعتقادی خود کرده است. تا جایی که برای بسیاری از کشورها، «عملیات تأثیرمحور» اکنون اصطلاحی عادی است، حتی اگر اکنون توسط ناتو کنار گذاشته شود (Labarre, 2008: 4). نکتهٔ دیگر اینکه همهٔ سازوکارهای جلب همکاری‌های امنیتی- نظامی توسط ناتو مربوط به بعد از زمان پیدایش مفهوم عملیات تأثیرمحور در تفکر دکترینی ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۱۹۹۱ میلادی می‌باشد.

بر این اساس، به نظر می‌رسد که در وهلهٔ اول، با تکوین ناتو به‌عنوان یک سازمان امنیتی بین‌المللی و تثبیت رویکرد جهانی آن؛ در وهلهٔ دوم، با مستحیل شدن قدرت‌های امنیتی مطرح در ساختار منعطف ناتو از طریق معاهده و ایجاد رابطهٔ حقوقی و در وهلهٔ سوم، با قرار گرفتن ایالات متحدهٔ آمریکا به‌عنوان محور سازمان ناتو و در واقع حذف همهٔ رقبای سنتی آمریکا (مانند شوروی) و اقتدار نظامی بلامنازع ایالات متحده، دیگر از نظر آمریکایی‌ها محیط بین‌المللی از فقدان یک قدرت فائقهٔ جهانی رنج نمی‌برد تا نیاز باشد هنجارسازی در حقوق بین‌الملل را صرفاً در چارچوب راهبرد «رضایت دولت‌ها» دنبال نمود و در عصر کالاهای عمومی جهانی، برای رسیدن به امنیت نیاز به راهبرد نوینی است که این اقتدار به‌دست‌آمده را به‌خوبی و برای ایجاد نظم نوین جهانی اعمال نماید. از این رو، در این فضا از سال ۱۹۹۱ میلادی تاکنون، شاهد تکوین تئوری عملیات تأثیرمحور هستیم که نهایتاً به‌صورت دکترین مشترک ایالات متحدهٔ آمریکا با عنوان «دکترین برای نیروهای مسلح آمریکا»، ابتدا در تاریخ ۲۵ مارس سال ۲۰۱۳ میلادی و سپس در تاریخ ۱۷ جولای سال ۲۰۱۷ میلادی بازننگری و ابلاغ می‌گردد^۱ و در ساختاری با عنوان «مرکز عملیات مشترک ملی نظامی و غیرنظامی»^۲ که طی آن، اساس ساختارهای مولد حقوق بین‌الملل را که در چارچوب راهبرد «رضایت دولت‌ها» شکل گرفته‌اند را به‌عنوان بخشی از دکترین و الگوی دکترین مشترک آمریکا مطرح می‌کند (jp1. 2017: 20). حال با این مبنا، طرح برخی استدلال‌ها از سوی بعضی حقوق‌دانان آمریکایی روشن می‌گردد که معتقدند «در عصر چالش‌های روزافزون جهانی، اعتقاد به کسب رضایت (دولت‌ها) باید تعدیل شود و رضایت لزوماً منافع دولت‌ها را تأمین نمی‌کند، زیرا این مفهوم برخاسته از مفهوم تساوی دولت‌ها است که در عمل یک مانع جدی برای همکاری مؤثر دولت‌ها در جهانی که در آن نگرانی‌ها و

¹ Joint Publication 1 Doctrine for the Armed Forces of the United States, 25 March 2013 Incorporating Change 12 July 2017, p1. www.jcs.mil

² Cmoc: civil-military operations center

اولویت‌های متفاوت گسترده‌ای وجود دارد، محسوب می‌گردد» (موسی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۵۲) و برخی دیگر با تأکید بر عصر کالاهای عمومی جهانی، سخن از زوال «رضایت» به میان آورده‌اند و برخی نیز در «چارچوب تحلیل قانون اساسی محور» مشروعیت حقوق بین‌الملل را در عصری که سازوکارهای الزام‌آور بین‌المللی از طریق جامعه بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی بر دولت‌ها تحمیل می‌گردد، «رضایت دولت‌ها» را شرط اساسی ایجاد حقوق بین‌الملل نمی‌دانند و بالاخره به تصمیم‌سازی بین‌المللی «غیررضایی» تأکید دارند، چراکه تئوری عملیات تأثیرمحور که بر اساس یکپارچگی اقدامات نظامی و غیرنظامی درصدد اعمال می‌باشد، نیاز به یک نظام هنجاری و حقوقی منعطف دارد تا بتواند اهداف موردنظر طراحان خود را تضمین نماید، لذا راهبرد نوینی برای هنجارسازی در حقوق بین‌الملل را دنبال می‌کند.

دکترین مشترک آمریکا، سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن

در شکل شماره ۱ که در آن الگوی روابط حاکم بر دکترین مشترک ایالات متحده آمریکا تدوین شده، جایگاه نهادها و سازمان‌های نظامی، غیرنظامی و غیردولتی آمریکا و همچنین جایگاه سازمان ملل متحد و آژانس‌های مرتبط با آن مشخص شده است و آنچه کاملاً در این تصویر گویاست، سازمان‌دهی ظرفیت سازمان ملل متحد در دکترین مشترک نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا است. به این معنا که ایالات متحده آمریکا خود را به‌عنوان «قدرت فائقه مرکزی جهانی» در نظر گرفته و در نتیجه خود را محور و متولی ایجاد نظم در محیط بین‌المللی می‌داند، لذا با قرار دادن جایگاه خود در رأس سایر دولت‌ها، خود را واجد نقشی متفاوت در هنجارسازی و قانونگذاری در محیط بین‌المللی توصیف می‌کند، نقشی که اساساً با راهبرد حقوق بین‌الملل رضایی قابل ایفا نیست. از این رو، این کشور ساختارها، حقوق و هنجارهای مربوطه و برآمده از روابط ناشی از راهبرد رضایت‌محوری را در چارچوب دکترین مشترک خود سازمان‌دهی می‌کند و در واقع خود را «بر» همه هنجارها و مقررات حقوقی بین‌المللی نضج‌یافته تاکنون، معرفی می‌کند و مثل سایر دولت‌ها خود را یکی از اعضای دارای حق برابر و مساوی با سایر اعضای جامعه بین‌المللی نمی‌داند. با این دقت شاید بتوان مبنای اعتقاد ایالات متحده را درک نمود که بر این اعتقاد است که قواعد حقوق بین‌الملل موجود متناسب با مقتضیات جدید بشری در عرصه‌های مختلف صلح و امنیت بین‌المللی، محیط‌زیست، حقوق بشر و... نیست (موسی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۶۶). بنابراین،

می‌توان گفت که این وضعیت، تغییر نگرش برخاسته از رأی معروف در ۲ اکتبر سال ۱۹۹۵ میلادی دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق مبنی بر اینکه «رهیافت حاکمیت‌محور به تدریج جای خود را به رهیافتی مبتنی بر حقوق بشر داده است» (ممتاز و رنجبریان، ۱۳۸۷: ۵۸) را مخدوش می‌کند و بلکه رهیافت حاکمیت‌محور تبعات بسیار کمتری را نسبت به رویکرد مذکور دارد که یک دولت خود را بر همه اعضای جامعه بین‌المللی حاکم بداند.

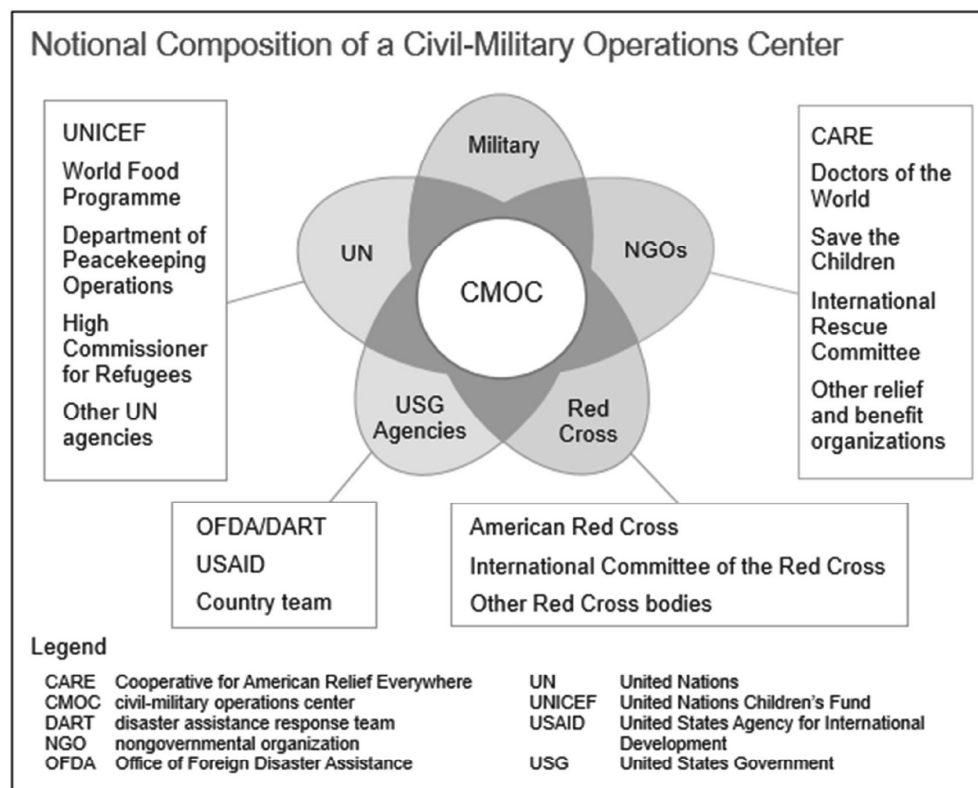


Figure II-5. Notional Composition of a Civil-Military Operations Center

شکل شماره ۱: الگو مرکز ملی اقدامات مشترک نظامی و غیر نظامی (محقق یافته)

بر این اساس، به نظر می‌رسد که آنچه به‌عنوان اندیشه حقوقی، مورد نظر تئوری تأثیرمحور است، عبور از راهبرد حقوق بین‌الملل رضایی و جایگزینی آن با راهبرد غیررضایی نیست بلکه راهبردی کلی‌تر، انعطاف‌پذیرتر و بلکه هوشمند می‌باشد، چراکه هوش یک مفهوم نسبتاً جدید در ضمانت اجرای حقوق^۱ است (Coyne & Bell, 2015: 29) تا بتواند هر دو گزاره پیش‌گفته حقوق بین‌الملل رضایی و حقوق بین‌الملل غیررضایی را در خود داشته باشد که می‌توان آن را

¹ Intelligence In law Enforcement

«حقوق بین‌الملل تأثیرمحور» نامید. به این معنا که راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمحور، جایگزین حقوق بین‌الملل رضایی نمی‌گردد بلکه آن را در اختیار می‌گیرد و راهبری و جهت‌دهی می‌کند و همین نسبت را هم با نظریه حقوق بین‌الملل غیررضایی دارد، چراکه تأثیرمحوری مورد انتظار در دکتترین مشترک ایالات متحده از حقوق بین‌الملل، ایجاب می‌کند که هنجارسازی در حقوق بین‌الملل، به‌طور تأثیرمحور انجام شود؛ یعنی وضعیتی که اگر چنانچه هنجارهای موجودی که مبتنی بر «رضایت دولت» قوام یافته و تثبیت شده‌اند، تأثیر لازم را در ایجاد اهداف موردنظر دارند، نیازی به هنجارسازی جدیدی نیست و یا اگر نیاز به هنجارسازی وجود دارد و می‌توان در چارچوب رضایت دولت‌ها آن را محقق نمود، نیازی به رجوع به حقوق بین‌الملل غیررضایی و حقوق نرم، قاعده آمره و قواعد عام‌الشمول^۱ نیست و آنجا که وضعیت متفاوت باشد، از حقوق بین‌الملل غیررضایی و... برای هنجارسازی استفاده شود. درواقع، هنجارسازی حقوق بین‌المللی باید به قید تأثیر مبنایی انجام شود که این امر با کثرت‌گرایی هنجاری در حقوق نیز مطابقت دارد، چنان‌که کثرت‌گرایی هنجاری می‌تواند هم دو رویکرد هرچند مرتبط با یکدیگر را شامل شود و هم همزیستی چند هنجار دستوری مطابق باهم یا به‌صورت مجزا و با توجه به وضعیت‌های پنهان به مفهوم‌سازی دو یا تعداد بیشتری از نرم‌های خاص اقدام کند که این دستوره‌های هنجاری متفاوت، رفتارهای متناقضی را تجویز کند (Klabbers, Piiparinen, 2013: 166). از این‌رو، برخی حقوق‌دانان بین‌المللی نظیر کِنِدی تغییر شکل حقوق بین‌الملل را از نظر تاریخی به دوره‌های سه‌گانه ذیل تقسیم کرده‌اند:

دوره اول: از قرن ۱۶ یا ۱۷ میلادی تا سال ۱۸۱۵ میلادی که شاخصه آن نظریه «جنگ عادلانه» حاکم بر حقوق بین‌الملل است.

دوره دوم: از سال ۱۸۱۵ میلادی تا اواسط قرن ۲۰ میلادی که شاخصه آن نظریه «حقوق جنگ» حاکم بر حقوق بین‌الملل می‌باشد و تا دوره فعلی هم استمرار داشته است.

دوره سوم: از اواسط قرن ۲۰ میلادی تا دوره فعلی (Beneyto & Kennedy, 2012: 260) می‌باشد. شاید بتوان گفت مرحله چهارم و نوینی در حقوق بین‌الملل در حال تکوین است که شاخصه آن «نظریه عملیات تأثیرمحور» است. این امر در رویه عملی دولت ایالات متحده نیز به‌وضوح قابل مشاهده می‌باشد که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد. از سوی دیگر، این راهبرد می‌تواند به‌نوعی

^۱ Erga Omens

از ظرفیت «چندپارچگی»^۱ حقوق بین‌الملل استفاده کند، چنان‌که می‌تواند هر سه چارچوب هنجاری و تعهداتی موازی حقوق بین‌الملل شامل ۱. هنجارهای بی‌چون‌وچرای حقوق بین‌الملل عمومی؛ یعنی «قواعد آمره»؛^۲ ۲. تعهدات «عام‌الشمول»؛^۳ ۳. تعهدات تحت منشور سازمان ملل متحد و مطابق با ماده ۱۰۳ منشور را تحت انقیاد خود درآورد. (Buffard, Crawford & Pellet, 2008: 43)

رویه آمریکا در هنجارسازی در چارچوب راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا

مبتنی بر مفهوم مرکزثقل، همچنان‌که از نظر گذشت مرکزثقل ممکن است یک شهر، اشتراک منافع متحدان، شخصیت رهبر یا حتی افکار عمومی باشد، لیکن برای تحقق اهداف تأثیرمحور در عرصه بین‌المللی نیاز به ایجاد بستر حقوقی لازم وجود دارد.

مفهوم‌سازی برای ایجاد رویه حقوقی برای برخورد با مرکزثقل به معنای شخصیت رهبر «از چندی پیش، اسرائیل به بهانه مقابله با تروریسم، اقدام به ترور رهبران نظامی و سیاسی گروه‌های مبارز از جمله حماس و حزب‌الله می‌کند و این ترورها در خارج از صحنه نبرد رخ می‌دهد» (ممتاز و رنجبریان، ۱۳۸۷). این مسئله با هیچ‌یک از قواعد حاکم بر حوزه حقوق بشردوستانه قابل توجیه نیست و در تناقض آشکار و بلکه نقض اصل تفکیک حاکم بر قواعد مخصصات مسلحانه بین‌المللی است، پس لاجرم این رژیم (اسرائیل) نیاز به زمینه‌ای دارد که بتواند این پدیده را از نظر حقوقی پوشش دهد. از این رو، اینجاست که با مفهوم «Targeted Killing»^۲ که یک مفهوم جدید در حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر است مواجه می‌شویم که معادلی در زبان فارسی ندارد و احتمالاً می‌توان آن را «ترور هدف‌دار» نامید که تا حدی می‌تواند مفهوم «Targeted Killing» را روشن نماید (ممتاز و رنجبریان، ۱۳۸۷). لیکن وقتی برخورد و مواجهه بازدارنده‌ای از سوی جامعه بین‌المللی با این اقدام انجام نمی‌شود، در واقع این رویه تثبیت می‌شود. نوبت به آمریکا می‌رسد، ایالات متحده به این نتیجه می‌رسد که مرکزثقل در جریان مبارزه با داعش، شخصیت رهبر و فرمانده مبارزان است که یک مقام بلندپایه نظامی جمهوری اسلامی ایران به نام سرلشگر قاسم سلیمانی است که باید هدف قرار بگیرد یا مرکزثقل در برنامه علمی- هسته‌ای ایران شخصیتی

¹ Fragmentation

² Targeted killing is defined as a form of assassination carried out by governments. Some analysts believe that it is a modern euphemism for the assassination (prominent premeditated killing) of an individual by a state organization or institution outside a judicial procedure or a battlefield.

علمی به نام دکتر محسن فخری زاده است که او نیز باید هدف قرار بگیرد و درنهایت هدف ترور قرار می‌گیرد. بنابراین، ابتدا مفهوم «ترور هدفمند» تأسیس و بعداز آن امکان نقض قواعد مسلم و موجود حقوق بین‌الملل ایجاد می‌گردد و سپس اقدام می‌گردد و در ادامه، عدم مواجهه اتربخش سایر کشورها و بلکه سکوت برخی دیگر موجب تثبیت این رویه هنجارآفرین می‌گردد و از سوی دیگر می‌تواند موجب ایجاد بی‌اعتمادی نسبت به مقررات حقوق بین‌الملل شده و نظم نسبی موجود را کاملاً تضعیف نماید، هم‌چنان که وقوع جنگ در خلال سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی، موجب بی‌اعتمادی حقوقدانان بین‌المللی به بقای نظم حقوقی به وجود آمده در آن دوران شد (Carty, 116: 2007)، این رویه نیز می‌تواند منجر به بی‌اعتمادی به بقای نظم حقوقی موجود به معنای ناکارآمدی قواعد حقوقی - بین‌المللی برآمده از ساختار سازمان ملل متحد گردد.

اقدام مستمر برای ایجاد رویه حقوقی برای برخورد با مرکز ثقل به معنای اشتراک منافع متحدان

در این راستا در عرصه بین‌المللی شاهد آن هستیم که آمریکا با مبنای تأثیرمحوری برای نیل به مقاصد سیاسی موردنظر خود از جمله اجماع‌سازی جهانی، رویکرد دوگانه‌ای را در مواجهه با تعهدات پیش‌تر پذیرفته خود، اتخاذ نموده و بنا بر آن، اقدام به ترک برخی معاهدات بین‌المللی نموده است که از آن جمله می‌توان به خروج از معاهدات ذیل اشاره نمود:

پیمان آسمان‌های باز؛^۱

معاهده منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد با روسیه؛^۲

سازمان جهانی بهداشت؛^۳

«یونسکو» (سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد)؛^۴

«شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد»؛^۵

پیمان تجاری اقیانوس آرام؛^۶

¹ Treaty on Open Skies

² Intermediate- Range Nuclear Forces Treaty

³ World Health Organization

⁴ United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization

⁵ United Nations Human Rights Council

⁶ Trans-Pacific Partnership (TPP)

توافق اقلیمی «پاریس»^۱؛

«قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی» موسوم به «نفتا»^۲ (شکوهی‌نسب، ۱۳۹۹)^۳.

نکته قابل توجه اینکه این نحو از رویه‌سازی، مؤید این امر است که چه‌بسا خود حقوق و تعهد نیز می‌تواند بنا بر تعریف به‌عنوان مرکز ثقل قرار بگیرد. نظیر آنکه در دوره فعلی وقتی دولت ایالات متحده با این ادعا که ایران تعهدات پادمانی خود در سال ۲۰۰۳ میلادی را نقض کرده است (سادات‌میدانی، ۱۳۹۶: ۲۳۹)، به همراه متحدان اروپایی خود وارد مذاکرات هسته‌ای با ایران شد و به‌رغم امضای توافق برجام^۴، به‌صورت یک‌جانبه و بدون انجام تعهدات و حتی با زیر پا گذاشتن منافع متحدان اروپایی خود از برجام خارج شد؛ یعنی بر اساس اصل حل‌وفصل صلح‌آمیز اختلافات بین‌المللی وارد فرایند مذاکره شدند و بعد بر اساس آثار عملی تأثیرمحوری ناشی از ایفای تعهد ایران؛ یعنی تعلیق چرخه هسته‌ای، از ایفای تعهد خود سر باز زدند تا تأثیر موردنظر خود را برای اخذ تعهدات بیشتر از ایران در حوزه سیاست‌های منطقه‌ای و... را دنبال کنند و در این موضوع نیز مجدداً شاهد آن هستیم که عدم مواجهه بازدارنده کشورها با این اقدامات و ناتوانی سازوکارهای بین‌المللی در برخورد بازدارنده با این دست اقدامات، خود تثبیت‌کننده این رویه منتهی به هنجارآفرینی آمریکایی است که از یک‌سو نظام سنتی حقوق بین‌الملل را دستخوش دگرگونی می‌نماید و از سوی دیگر با مفهوم عدالت منافات دارد، چراکه عدالت نه‌تنها مهم‌ترین مفهوم نظری در فلسفه حقوق است بلکه اهمیتش با قانون برابری می‌کند (رضایی‌خاوری، ۱۳۹۳: ۲۳). اساساً اگر حقوق بین‌الملل نتواند تا حد قابل‌قبولی که متضمن صلح و امنیت بین‌المللی است، عدالت را تضمین کند دیگر دچار تغییر و انقلاب در ذات خود خواهد شد و بی‌شک موجب وقوع اختلافات و منازعات بین‌المللی می‌گردد.

¹ Paris Agreement

² North American Free Trade Agreement

³ <https://www.irna.ir/news/83808660>

⁴ Joint Comprehensive Plan of Action

پیامدهای راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا بر تعهدات اصولی ناشی از منشور تحول در مفاهیم هنجاری موجود

همان‌گونه که قبل از این مطرح گردید، اصول هنجارهایی مانند اصل وفای به عهد^۱، اصل حسن نیت^۲، اصل برابری و تساوی حاکمیت‌ها^۳، اصل حق تعیین سرنوشت^۴، اصل دفاع مشروع^۵ و... همگی از دستاوردهای راهبرد حقوق بین‌المللی رضایی محسوب می‌گردد، لیکن به نظر می‌رسد که این اصول هرکدام در چارچوب حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا دچار تحولات معنایی متفاوتی هم از نظر کیفی و هم از حیث دامنه شمول، خواهند شد. البته این تحول منحصر در این هنجارها نخواهد بود بلکه همه حوزه‌های مفهومی را دستخوش تغییر خواهد نمود، هم‌چنان که تقسیم‌بندی مفهوم ضد‌هنجاری مانند تروریسم، به دو مفهوم «تروریسم خوب»^۶ و «تروریسم بد»^۷، حکایت از این تحول دارد که به نظر، عدم توجه به این تحول اساسی، ادراک از راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا را دچار اختلال خواهد نمود، چنان‌که توجه به تبعات این امر منجر به واکنش‌هایی توسط برخی دولت‌ها شد، چراکه عملکرد در حقوق بین‌الملل در مسئله حقوق بین‌الملل نقش اساسی دارد (ممتاز، ۱۳۹۵)^۸. از این‌رو، سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه در تاریخ ۲۴ سپتامبر سال ۲۰۱۴ میلادی طی مصاحبه‌ای تلویزیونی و در موضعی آشکار بیان داشت: قدرت‌های غربی که از افراط‌گرایان به‌منظور تحریک آنها علیه حکومت‌های مخالف با این قدرت‌ها در خاورمیانه حمایت کردند، باید تقسیم کردن تروریست‌ها به تروریست خوب و تروریست بد را متوقف کنند. ما نیازمند معیارهای کلی هستیم. اگر با تروریسم می‌جنگیم باید همواره و در هرجایی این کار را انجام دهیم. شما نمی‌توانید تروریست‌ها را به خوب و بد تقسیم کنید، چون برخی از آنها ممکن است به شما کمک کنند تا رهبر منتخب و مشروع یک کشور عضو سازمان ملل که شما دوست ندارید را سرنگون کنند. واشنگتن تأکید می‌کند تروریست‌هایی که توسط آمریکایی‌ها کشته

¹ Principle of Fulfilling the Covenant

² Principle of Good Faith

³ Principle of Equality of Sovereignty

⁴ Self Determination

⁵ Self Defence

⁶ Good Terrorism

⁷ Bad Terrorism

⁸ <https://www.datikan.com/news/view/id:2677/>

می‌شوند، تروریست‌های بد هستند (لاوروف، ۱۳۹۳)^۱. اصل وفای به عهد، اصل حسن نیت و سایر هنجارهای تثبیت‌شده در حقوق بین‌الملل نیز در چارچوب تئوری تأثیرمحوری، معنای سنتی خود را از دست خواهند داد، چنان‌که وفای به عهد و حسن نیت، اعتبار خود را مرهون آثار خود خواهند بود، به این معنا که هر جا تأثیر مورد انتظار و مطابق با اهداف تئوری تأثیرمحوری آنها محقق شد، دیگر نیازی به استمرار آنها نیست و حتی می‌شود برخلاف آنها اقدام و آنها را نقض نمود، چراکه در برخی معاهدات بین‌المللی، رویه عملی ایالات متحده گویای این امر می‌باشد. به‌عنوان نمونه، می‌توان به خروج آمریکا از معاهده منع توسعه و تکثیر سلاح‌های کوتاه‌برد هسته‌ای به‌منظور تأثیر بر مواضع کشورهای غربی و یا خروج از توافق برجام اشاره نمود که بعد از ایفای تعهد از طرف ایرانی و در واقع تحقق تأثیرات موردنظر از برجام، همه اصول پیش‌گفته نظیر حسن نیت و وفای به عهد، به‌صورت کاملاً یک‌جانبه توسط طرف آمریکایی نقض شد و این روند برای همه اصول مذکور کاملاً قابل‌تکرار است و جا دارد به‌صورت مستقل به آنها پرداخته شود و رویه دولت آمریکا نیز در چارچوب تثبیت راهبرد هنجارسازی تأثیرمحور، قابل ارزیابی است.

مفهوم‌سازی برای ایجاد هنجارهای حقوقی تأثیرمحور

هنجارسازی^۲ در حقوق بین‌الملل دارای مراتبی از محدوده فرد تا منابع حقوق بین‌الملل می‌باشد و این امر بستگی به ارزش‌های اساسی یک هنجار قانونی دارد. نرم‌های حقوقی بین‌المللی نیز ممکن است دارای مراتب متفاوتی از هنجارسازی باشند. این هنجارها می‌توانند از ساحت (مرتبه) حقوق نرم تا ساخت قواعد آمره را پوشش دهند (Besson & Tasiuolas, 2010: 174)، لیکن ظهور این هنجارها در قالبی به نام مفهوم صورت می‌پذیرد. بر این اساس، یکی از آثار اتخاذ راهبرد تأثیرمحوری در حقوق بین‌الملل، تولید مفاهیم هنجارساز است، به این نحو که اجازه اقدام را با ایجاد زمینه حقوقی لاحق فراهم نماید، زمینه‌ای که اساساً امکان تحقق آن در چارچوب راهبرد حقوق بین‌الملل رضایت‌مبنا وجود ندارد. به‌عنوان نمونه، خلق مفهومی با عنوان «ترور یا قتل هدفمند»^۳ که در محدوده فرد یا افرادی خاصی موردنظر است، مسلماً در چارچوب هنجارسازی مبتنی بر «رضایت» امکان تحقق ندارد، چراکه هیچ دولتی رضایت به

¹ <http://www.payam-aftab.com/fa/doc/news/29609>

² Normativity

³ Targeted killing

تأسیس هنجارهایی حقوقی و دارای ضمانت اجرایی که تهدیدی علیه خودش باشد، نخواهد داد و از سوی دیگر، این امر منافات جدی با صلح و امنیت بین‌المللی به معنای مورد انتظار آن دارد. همچنین، شکل‌گیری چنین هنجارهایی، امکانی است که برای کشورهای دارای قدرت نظامی بالا فراهم است و خود، ارتجاعی است به دوره استعمار و برده‌داری، ضمن اینکه با بسیاری از قواعد مسلم حقوق بین‌الملل رضایی در تناقض است. این سیاست ناقض اصل تفکیک بین نظامیان و غیرنظامیان و اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی در ماده ۴۸ پروتکل شماره یک الحاقی به چهار کنوانسیون ژنو سال ۱۹۴۹ میلادی است. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی مشورتی سال ۱۹۹۶ میلادی، خود در مورد مشروعیت تهدید و کاربرد سلاح هسته‌ای، این اصل را یک اصل مهم حقوق بین‌الملل و غیرقابل تعلیق تلقی می‌کند (جمشید، ۱۳۹۵).

تفسیر تأثیرمحور قواعد حقوق بین‌الملل موجود

یکی دیگر از پیامدهای «راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا»، تفسیر ناظر بر تأثیرمحوری است. به این معنا که در وهله اول به تقسیم‌بندی معمول در تفسیر معاهدات یعنی؛ تفسیر مبتنی بر هدف معاهده، تفسیر مبتنی بر قصد طرفین معاهده و تفسیر بر اساس غایت معاهده (Wallace, 2005: 236)، باید یک قسم دیگر نیز اضافه نمود و آن عبارت است از تفسیر بر اساس تأثیر معاهده و در وهله دوم، قاعده کلی که بیان می‌دارد صلاحیت تفسیر هر قاعده حقوقی با مرجعی است که آن قاعده را وضع می‌نماید (تفسیر رسمی)^۱ (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۹: ۱۵۴) اعتبار خود را از دست می‌دهد و جای خود را به قاعده تأثیرات مورد انتظار دکترین عملیات تأثیرمحور می‌دهد که این وضعیت مؤید نوعی هرمنوتیک حقوقی است، همچنان که «گادامر» در تحلیل خود از فهم، نقشی مولد برای مفسر و فهم‌کننده قائل است و از این رو معنای واقعی متن را چیزی از پیش تعیین شده نمی‌داند (واعظی، ۱۳۹۹: ۱۸۸). بنابراین، تفسیر حقوقی و فهم قانون، بسیار متفاوت با فهم معمول و رایج تفسیر حقوقی است که به دنبال معنای از پیش تعیین شده تصویب‌کنندگان قانون است (همان: ۱۸۹). مبتنی بر این، وضع اصول و قواعد مسلم تفسیر شامل، اصل حسن نیت، اصل انصاف، اصل تفسیر طبق معنای عادی و متداول، اصل رعایت موضوع و هدف معاهده، اصل توجه به سیاق عبارات معاهده، اصل اثر مفید، اصل رعایت قواعد حقوق بین‌الملل و اصل آنچه نیازی به

¹ Authentic Interpretation

تفسیر ندارد نباید تفسیر شود (ضیایی‌بیگدلی، ۱۳۹۹: ۱۶۴)، معنای ناشی از اراده و رضایت دولت را از دست داده و در چارچوب تأثیرمحوری معنا می‌یابد. به‌عنوان مصداق عینی آن، تفسیر ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد در موضوع دفاع مشروع را می‌توان بررسی نمود. از نظر دکتر جمشید ممتاز آنچه مهم است، مسئله استفاده از مفهوم نقض صلح است. بعد از فاجعه ۱۱ سپتامبر، شورای امنیت با استناد به «ماده ۵۱» منشور سازمان ملل متحد بر مقدمه «قطعنامه ۱۳۶۸»^۱ که فردای حمله به برج‌های دوقلو به تصویب شورای امنیت می‌رسد، متذکر می‌شود که بر اساس ماده ۵۱ منشور، دولت‌ها این حق را دارند که به‌صورت فردی و جمعی از خودشان دفاع کنند. به‌عبارتی، شورای امنیت، حمله ۱۱ سپتامبر را در حکم حمله مسلحانه تلقی کرد و متأسفانه عکس‌العملی هم از سوی دیگر دولت‌ها در این خصوص شاهد نبودیم و بر اساس این مطلب که در مقدمه آمده، سه ماه بعد از آن حادثه، ایالات متحده آمریکا به افغانستان حمله می‌کند و هیچ‌کسی هم حرف نمی‌زند و اعتراض نمی‌کند. یک تفسیر موسع به بهانه مقابله با تروریسم از ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد می‌شود (جمشید، ۱۳۹۵)، لیکن مبنای این تفسیر مشخص نیست، هرچند از نظرگاه تاریخی این تفسیر موسع در فضای دکترین عملیات تأثیرمحور ایالات متحده به وجود آمده است که از سال ۱۹۹۱ میلادی مبنای اقدامات آمریکا در محیط بین‌المللی است و انطباق کاملی هم با این مبنا دارد که سعی در تفسیر تأثیرمحور از حقوق بین‌الملل دارد. همچنین، دکتر ممتاز تصریح می‌کند، «قطعنامه ۲۲۴۹»^۲، ۲۰ نوامبر ۲۰۱۵ میلادی، درخصوص فعالیت‌های تروریستی در پاریس و کشته شدن بیش از ۱۴۰ نفر در این عملیات، جالب این است که این قطعنامه هم اصل را بر این می‌گذارد که حملات تروریستی پاریس، بروکسل، مادرید و استانبول در حکم حمله مسلحانه است و نهایتاً حالت جنگ را اعلام می‌کند. در این قطعنامه آمده، دولت‌هایی که این آمادگی را دارند که علیه تروریسم داعش در عراق و سوریه اقدام کنند، می‌توانند از تمام ابزارهای ضروری استفاده کنند، مشروط بر اینکه این اقدامات منطبق با منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل باشد، لیکن، این کار مشکل را حل نمی‌کند و دو برابر هم می‌کند، چراکه نه حقوق بین‌الملل شفاف است و نه منشور سازمان ملل متحد. در مورد «ماده

¹ Adopted by the Security Council at its 4370th meeting, on 12 September 2001; [https://undocs.org/S/RES/1368\(2001\)](https://undocs.org/S/RES/1368(2001))

² Adopted by the Security Council at its 7565th meeting, on 20 November 2015; [https://undocs.org/en/S/RES/2249\(2015\)](https://undocs.org/en/S/RES/2249(2015))

۲ بند ۴»، منع توسل به زور و «ماده ۵۱» بعضی از کشورهای غربی از کشور سوریه درخواست مجوز می‌کنند تا به مواضع داعش در سوریه حمله کنند و سوریه هم مجوز نمی‌دهد. کشورهای غربی فرانسه، بلژیک، آمریکا، انگلستان و استرالیا که توانایی مقابله را داشتند، نامه‌هایی را به شورای امنیت می‌فرستند و در این نامه‌ها همگی تأکید دارند که بر اساس ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد اقدام می‌کنیم و به زور متوسل می‌شویم و هیچ‌کس هم در این خصوص عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. عملکرد در حقوق بین‌الملل در مسئله حقوق بین‌الملل نقش اساسی دارد و این سکوت‌های مرگبار در شکل‌گیری یک سلسله قواعدی که مطمئناً به نفع ما نیست، بسیار ضرر و زیان به دنبال دارد (جمشید، ۱۳۹۵). این عملکرد نیز ناظر به روبه‌سازی و نهادینه نمودن آن نوع تفسیر (تأثیرمحور) از اصل دفاع مشروع قابل ارزیابی است. به این معنا که در چارچوب ایجاد رویه مبتنی بر رویه عملی دولت‌ها^۱ هنجارسازی نموده و بلکه آن را نهادینه می‌کند. همچنین، این اقدامات که انجام شد، بعد از تصویب قطعنامه در مورد داعش، طالبان و برج‌های دوقلو، کفه ترازو را با در نظر گرفتن عملکرد به نفع آن دسته از حقوقدانان و دولت‌هایی که یک تفسیر موسعی از ماده ۵۱ دارند، متمایل می‌کند که ماده ۲ بند ۴ هم در این امر اهمیت داشت و باید گفت که ماده ۲ بند ۴ چه نوع توسل به زوری را منع می‌کند. عده‌ای معتقدند که توسل به زوری را منع می‌کند که بر اصل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت مورد حمله قرار گرفته، صدمه بزند و بنیان‌گذار این تفکر غلط دولت انگلستان بود که آقای «بان کی‌مون» هم از این نظر پشتیبانی می‌کند و به‌نوعی می‌پذیرد که بدون صدور مجوز این امکان وجود دارد که با استناد به ماده ۵۱ و تفسیر انجام‌شده از ماده ۲ بند ۴ منشور، به منطقه‌ای حمله شود. همچنین، دبیر کل سازمان ملل بر این موضوع تأکید دارد که وقتی یک دولتی توانایی مقابله ندارد، دست دیگر دولت‌ها برای اقدامات لازم با تفسیر از مواد ۵۱ و ۲ بند ۴ و اقدامات قهرآمیز، باز است. اگر مجمع در کارش موفق شود که آن‌هم تنظیم یک کنوانسیون جامع است، این امر دست شورای امنیت را باز می‌گذارد؛ یعنی بدون در نظر گرفتن مبانی اساسی حقوق بین‌الملل قطعنامه‌هایی را صادر کند. ضرورت دارد یک کنوانسیون جامع به وجود آید تا بر اساس آن کنوانسیون، دولت‌ها علیه تروریسم عمل کنند، نه اینکه شورای امنیت، مورد به مورد عمل کند و دستش باز باشد و در مواردی مبانی اساسی حقوق بین‌الملل را نادیده گیرد (همان). از این‌رو، دقت در

¹ State Practice

این نوع برداشت از اصل دفاع مشروع و این‌گونه تفسیر موسع اصل مذکور مثبت نهادینه‌سازی راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمحوری است که می‌تواند فراهم‌کننده نظام هنجاری باشد که زمینه توجیه حقوقی هرگونه اقدام ایالات متحده و دیگر دولت‌ها را در چارچوب «دکترین عملیات تأثیرمحور» مهیا کند، هم‌چنان‌که برخی دولت‌ها نظیر دولت دانمارک اقدامات امنیتی و تحقیق و توسعه دانمارک را بر اساس اقدامات هماهنگ نظامی و غیرنظامی دنبال می‌کنند (La-barre, 2008). بدون تردید نهادینه‌سازی چنین فرایندی به تدریج می‌تواند بر روی منابع حقوق بین‌الملل نیز تأثیرگذاری داشته باشد و به‌نوعی دولت ایالات متحده را در جایگاه مفسر و مولد منابع حقوق بین‌الملل نیز قرار دهد و این در حالی است که یکی از ویژگی‌های حقوق بین‌الملل این است که دولت ملی تنها مولد منابع حقوق بین‌الملل نیست (Varella, 2014: 252) و این به‌معنای غلبه دادن حاکمیت ایالات متحده بر سایر حاکمیت‌ها و نقض اصل تساوی و برابری حاکمیت دولت‌ها (برآمده از راهبرد هنجارساز رضایت‌محوری) است.

نتیجه‌گیری

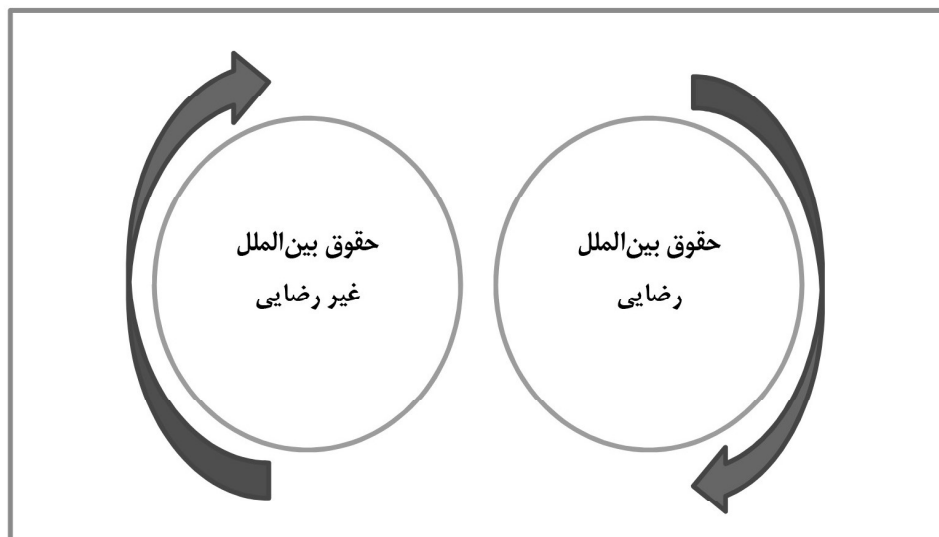
تحقق نظم نوین جهانی و یا به تعبیر دیگر، جهانی‌سازی موردنظر ایالات متحده آمریکا در چارچوب دکترین مشترک مبتنی بر عملیات تأثیرمحور و الگوی ساختاری برآمده از آن^۱ با بهره‌گیری از ظرفیت حقوق بین‌الملل، نیازمند یک راهبرد حقوقی تأثیرمحور می‌باشد تا توان هنجارسازی حقوقی-بین‌المللی موردنیاز اجرای دکترین مذکور را داشته باشد. این امر اگرچه در راهبرد حقوق بین‌الملل رضایی تا حدی قابل‌دسترسی است، لیکن با عنایت به آنچه از نظر گذشت، مسئله رضایت دولت‌ها خود مانعی است بر سر راه ایجاد هنجارهایی که اجرای دکترین را با مخاطره مواجه می‌سازد. از این‌رو، باید طریقی را جست تا در وضعیت‌هایی که احتمالاً هنجارسازی منوط به رضایت دولت‌ها امکان‌پذیر نباشد، بتوان در چارچوب راهبردی دیگری و عبور از مانع رضایت، هنجارسازی، قاعده‌سازی و نهایتاً اقدامی دارای زمینه حقوقی بین‌المللی انجام داد. در این راستا و مبتنی بر نگاه بلندمدت ایالات متحده آمریکا، به نظر آمریکا از سال ۱۹۹۱ میلادی که اقدام بر اساس تئوری عملیات تأثیرمحور را آغاز نمود، تلاش کرده تا همه راهبردهای دیگر خود را در حوزه‌های سیاسی، نظامی، حقوقی و... بر اساس این رویکرد تدوین

¹ State Practice

نماید، لذا ابتدا (بعد از حذف شوروی از مناسبات بین‌المللی و تبدیل جهان دوقطبی به جهان تک‌قطبی) تلاش کرد تا مبنای موجد راهبرد حقوق بین‌الملل رضایی را که همان «فقدان قدرت فائقه متمرکز» در محیط بین‌المللی است را تضعیف نماید، سپس با تحکیم و تقویت فرصتی مانند سازمان ناتو که خود برآمده از راهبرد حقوقی رضایت دولت‌ها است، یک سازمان جهانی امنیت را با محوریت خود شکل داد و در واقع خود را به‌عنوان قدرت فائقه متمرکز بین‌المللی تثبیت نمود و نهایتاً وارد ارائه و تنظیم حقوق بین‌الملل با رویکرد مورد انتظار دکترین عملیات تأثیرمحور شد که طرح مباحثی مانند حقوق بین‌الملل غیررضایی و استناد به حقوق نرم و... را می‌توان در این راستا ارزیابی نمود. به‌این ترتیب که راهبرد مکتومی را که می‌توان از آن به «حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا» یاد کرد، اتخاذ نمود تا به تدریج با ایجاد «تحول» در مفاهیم هنجاری موجود، «ایجاد» مفاهیم هنجاری جدید و «تفسیر تأثیرمحور» از هنجارهای رایج، زمینه تحقق کامل این راهبرد را فراهم آورد.

چارچوب نظری حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا

راهبرد نوین «حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا» دارای یک نسبت منطقی با هر دو چارچوب حقوق بین‌الملل رضایی و حقوق بین‌الملل غیررضایی است که اجازه می‌دهد هر دو راهبرد فوق را تحت انقیاد خود درآورد؛ یعنی از نظر منطقی، راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا دارای رابطه عموم و خصوص مطلق با حقوق بین‌الملل رضایی و حقوق بین‌الملل غیررضایی است، به این معنا که دو راهبرد پیش‌گفته از اقسام راهبرد حقوق بین‌الملل، تأثیرمبنا هستند. آن‌چنان‌که از یک سو این دو راهبرد با یکدیگر نسبت تباین دارند ولی نسبتشان با راهبرد حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا تساوی است. شکل شماره ۲ را می‌توان به‌عنوان چارچوب تحقق راهبرد «حقوق بین‌الملل تأثیرمبنا» در نظر داشت.



شکل شماره ۲: حقوق بین الملل تأثیرمبنا (محقق یافته)

پیشنهادها

- حال با این نگاه به نظر می‌رسد که توجه به چند نکته ذیل در حوزه کاربردی لازم است:
۱. واضح است که تثبیت راهبرد نوین حقوق بین الملل تأثیر مبنا در حوزه هنجارسازی حقوقی در محیط بین‌المللی مسلماً امنیت ملی و نوع حکمرانی را در محیط‌های ملی متأثر خواهد نمود، لذا باید منتظر ارائه خوانش‌های متفاوتی از اصول حقوق بین‌الملل موجود بود، همان‌طور که در رویه عملی ایالات متحده، آن‌چنان‌که از نظر گذشت، عملاً این روند آغاز شده است.
 ۲. نویسندگان حقوق بین‌الملل ضمن دریافت مطلب باید نسبت به بررسی و تبیین ابعاد، آثار و پیامدهای این راهبرد نوین در حقوق بین‌الملل اهتمام و حساسیت لازم را پیدا کنند. چه اینکه اگر به این مهم پرداخته نشود، چه‌بسا تحریف بنیان‌های حقوق بین‌الملل موجود امکان‌پذیر خواهد بود.
 ۳. هیئت‌های مذاکره‌کننده اعم از سیاسی، قضایی، نظامی و... در استیفای حقوق ملی و حقوق عامه در مناسبات بین‌المللی، در تنظیم و امضای تعهدات بین‌المللی از یک‌سو و از سوی دیگر در اتخاذ مواضع و در فعل و ترک فعل دیپلماتیک، به این امر توجه نمایند.
 ۴. طراحان حوزه‌های، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، دفاعی و... در فرایند طراحی و تصمیم‌سازی خود، این ملاحظه را مطمح نظر قرار دهند.

۵. در حوزه سیاست خارجی نیز تدابیر لازم به منظور مواجهه صحیح با این روند اندیشیده شود. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین چالش این راهبرد بر اساس ساختار CMOC این است که آمریکا خود را به‌عنوان قوه فائقه جامعه بین‌المللی مطرح نموده و در حال نهادینه‌سازی این امر است. آمریکا از طریق اقدامات یک‌جانبه، محیط و ساختارهای بین‌المللی را در دکتترین خود تعریف می‌کند و نه اینکه خود را به‌عنوان یکی از اعضای جامعه بین‌المللی و در چارچوب حقوق بین‌الملل معاهده‌محور تعریف کند و چه‌بسا این امر مبدأ همه تحولات در حوزه حقوق بین‌الملل در آینده نزدیک خواهد بود. از این‌رو، به نظر می‌رسد که پاسخ به سؤالات مطرح‌شده که عبارت بودند از اینکه: «آیا تئوری عملیات تأثیرمحور را می‌توان به‌عنوان راهبردی نوین برای هنجارسازی در حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار داد؟» و اینکه «اساساً تئوری‌های مطرح در حوزه سیاست‌های دفاعی قدرتهای جهانی چه تأثیری را در هنجارسازی و قاعده‌سازی در حقوق بین‌الملل دارد؟»، روشن می‌باشد.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

۱. تبیت مارک (۱۳۹۲)، «فلسفه حقوق» ترجمه حسن رضایی خاوری، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۲. توتونچیان، علیرضا (۱۳۹۵)، «از اهداف توسعه هزاره تا اهداف توسعه پایدار؛ سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰»، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
۳. جوینر، دانیل (۱۳۹۵)، «برنامه هسته‌ای ایران و حقوق بین‌الملل از تقابل تا توافق»، ترجمه سید حسین سادات میدانی، یاسر سالاریان و مهدی خلیلی طریقه، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
۴. ذوالعین، پرویز (۱۳۹۵)، «مبانی حقوق بین‌الملل عمومی»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۵. راجرز، آنتونی پ. و؛ مالرب، پل (۱۳۸۷)، «قواعد کاربردی حقوق مختصات مسلحانه»، ترجمه کمیته ملی حقوق بشر دوستانه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۶. زدجوباگی (۱۳۸۵)، «عملیات تأثیرمحور، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی»، ترجمه سهراب سوری، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (علیه‌السلام).
۷. شهبایی، مهدی (۱۳۹۷)، «فلسفه حقوق»، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۸. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۶)، «حقوق بین‌الملل بشردوستانه»، تهران: گنج دانش.
۹. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۹)، «حقوق معاهدات بین‌المللی»، چاپ هشتم، تهران: گنج دانش.
۱۰. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۹)، «حقوق بین‌الملل عمومی»، چاپ شصت و ششم، تهران: گنج دانش.
۱۱. فلک، دیتر (۱۳۸۷)، «حقوق بشردوستانه در مختصات مسلحانه»، ترجمه قاسم زمانی و دیگران، تهران: شهر دانش.
۱۲. محمدی نجم، سید حسین (۱۳۸۹)، «جنگ شناختی بعد پنجم جنگ»، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (علیه‌السلام).

۱۳. ممتاز، جمشید؛ رنجبریان، امیرحسین (۱۳۸۷)، «*حقوق بین الملل بشردوستانه مخصصات مسلحانه داخلی*»، تهران: نشر میزان.
۱۴. موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۹)، *سازمان‌های بین‌المللی*، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۱۵. موسی‌زاده، رضا (۱۳۹۵)، «*راهبرد نوین قانون‌گذاری در حقوق بین‌الملل با تأکید بر تحول مفهوم رضایت دولت‌ها: بررسی موردی توافق بین‌المللی ۲۰۱۵ پاریس*»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نوزدهم.
۱۶. واعظی، احمد (۱۳۹۹)، «*هرمنوتیک حقوقی*»، قم: بوستان کتاب.
۱۷. یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۷)، «*قواعد هنجارهای بین‌المللی، پیدایش، تحول و تأثیرگذاری*»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۱، شماره ۴۲.

ب) منابع لاتین

۱. Ademola, Abass (2014). *"International law, Text, Cases and Materials"*, OXFORD University PRESS.
2. Beer, Yishai (2015). *"Humanity Considerations Cannot Reduce War's Hazards Alone: Revitalizing the Concept of Military Necessity"*, The European Journal of International Law Vol. 26 no. 4 EJIL, Vol. 26 No. 4, 801 – 828, 2016. Published by Oxford University Press on behalf of EJIL Ltd.
3. Beneyto, Jose Maria & Kennedy, David (2012). *"New Approaches to International law"*, published by T.M.C.ASSER PRESS by springer.
4. Besson, Samanta & Tasioulas, John (2010). *"The philosophy of International law"*, OXFORD University Press.

5. Buffard, Isabelle, Crawford, James, Pellet, Alain & Wittich, Stephan (2008), *"Intrenational Law between Universalism and Fragmentation"*, Martinus Nijhoff Publishers, Leiden. Boston.

6. Carty, Anthony (2007). *"Philosophy of International law"*, Edinburgh University Press.

7. Coyne, John & Bell, Peter (2015). *"First published by Palgrave macmillan, the role of strategic intelligence in law enforcement"*.

8. Davis, Paul K. (2001). *"Effects-Based Operations Effects-Based Operations"*, A Grand Challenge for the Analytical Community, Published by RAND.

9. Dias Varella, Marselo (2014), *"Internalization of Law, Globalization, International Law and Complexity"*, springer International Publishing.

10. Jobbagy- Budapest, Zoltan (2012). *"Approaches to Effects-Based Operations: A Retrospective Analysis of Addressing Causality in War"*, www.researchgate.net.

11. Joint Publication 1 (2017). *"Doctrin for the Armed Forces of the United states"*, 25 march 2013. Incorporating chang 1. 12, JULY.

12. Kaczorowska, Alina (2010). *"Public Intrenational Law"*, Routledge Taylor & Francis Group, Landen and New yurk.

13. Klabbeds, Jan & Piiparinen, Touko (2013). *"Normative pluralism and International law"*, exploring global governance, Cambridge University Press.

14. Labarre, Frederic (2008), *"Selected of the effects-based approach to operations (EBAO) seminar"*, Contributions from the proceedings, 13-14 March.

15. Liao, Matthew & Renzo Massimo (2015). *"Philosophical Foundations of Human Rights"*, OXFORD University Press.

16. Schwarzenberger, Georg (2000), *"Amanual of Intrenational Law"*, fifth edition, Universal Law Pablishing co.pvt.Ltd.

17. Scott, Shirly V. (2004). *"Intrenational Law in World Politics"*, Lynne Rienner Publisher, Boulder Landen.

18. Svarverud, Rune (2007). *"Intrenational Law as World Order in Late Imperial Chaina"*, Translation, Reception and Discourse, 1847 - 1911, Brill, Leiden. Boston.

19. Tutuianu, Simona (2013). *"Towards Global Justice: Sovereignty in an Interdependent World"*, Asser Press.

20. Wallace, Rebecca M.M. (2005). *"International Law"*, Thomason, London, Sweet & Maxwell.

ج) تارنماها

1. <http://internationallaw.blogfa.com/post/393>.
2. [https://undocs.org/en/S/RES/2249\(2015\)](https://undocs.org/en/S/RES/2249(2015)).
3. [https://undocs.org/S/RES/1368\(2001\)](https://undocs.org/S/RES/1368(2001)).
4. <https://www.datikan.com/news/view/id:2677/>.
6. <https://www.irna.ir › news › /83808660/>
5. <http://www.payam-aftab.com/fa/doc/news/29609>.